

با مخصوصان راه فرار پیش گرفت و پانصد و هشتاد زنجیر فیل در وقت تعاقب از میان جنگلی بدست لشکریان سلطان افتاد و بغزنین باز گشت - و دیار بسیار از کفار در حوزه تصرف اهل اسلام در آمد و اهل آن دیار بطوع یا بکوه اظهار اسلام کردند *

و در سنه اثنی عشر و اربعمائه (۱۴۱۲) قصد کشمیر نموده تا یکماه قلعه لوهروکت را محاصره کرد و بجهت استحکام فتح فهد و از انجا بر آمده بجانب لاهور روانه گشت و در اول بهار بغزنین مراجعت نمود *

و در سنه ثلاث عشر و اربعمائه (۱۴۱۳) باز قصد ولایت ننذا کرد چون بقلعه گوالیار رسید آنرا بصلح فتح کرده و پیشکش از حاکم آن گرفته برو مقرر داشت و سی و پنج زنجیر فیل از جمله آن پیشکش بود از انجا بقلعه کالنجر رفت و ننذا حاکم آن قلعه سیصد فیل پیشکش کرده زنهار جست *

شعری بزبان هندی در مدح سلطان گفته فرستاد و سلطان آن شعر را بر فصیحی هند و دیگر شعری دیار خویش خواند همه تحسین نمودند و سلطان مباحثات بسیار بآن کرده منشور حکومت پانزده قلعه در وجه صلح شعرا نوشته داد ننذا نیز اموال و جواهر و اسباب و اشیای بیحد بخدمت سلطان فرستاد و سلطان مظفرو منصور بغزنین مراجعت فرمود *

و در سنه اربع عشر و اربعمائه (۱۴۱۴) سلطان عرض لشکر خود دید و رای لشکری که در اطراف بود پنجاه و چهار هزار سوار و هزار و سیصد زنجیر فیل بقلم در آمد *

و در سنهٔ خمس عشر و اربعمائه (۱۵۱۵) به بلخ رفت و از جیحون گذشت و سرداران ماورالنهر باستقبال او شتافتند و یوسف قدرخان پادشاه تمام ترکستان باستقبال آمده سلطان را دید و جشنها آراسته یکدیگر را سوغاتها دادند و علی تگین که مردم ماورالنهر از دست او تظلم نموده بودند خبردار شده گریخت و سلطان تعاقب او نمود و او را بدست آورده در قلعهٔ از قلاع هندوستان فرستاد و باز کشته زمستان بغزنین گذرانیده و باز لشکر بجانب سومنات کشید که شهر است بزرگ بر ساحل دریای محیط و معبد براهمه و بتی بزرگ معبود ایشان است و بتان زرین در آن بسیار - و این بت را اگرچه بعضی مورخین منات نامیده میگویند که همان است که در زمان حضرت رسالت علی الله علیه و سلم مشرکان از عرب بساحل هند آورده اند اما این سخن اصلی ندارد چه اعتقاد براهمه هند آنست که این بت از زمان کشن که چهار هزار سال و کسری میشود در انجاست و نیز نام آن بزبان هندی اهل سوبه ناتیه است بمعنی صاحب آرایش نه منات و این غلط را همانا (+) مناسبت اسمی تواند بود نه غیر - و درین یورش شهر پتن که به نهر واله اشتهار دارد از ولایت گجرات مفتوح ساخته و آزوقهٔ بسیار از اینجا برداشته بسومنات رسید و اهل قلعه در بروی سلطان کشیدند و بغارت و تاراج تنبیه یافتند و قلعه مفتوح شد و آن بت را پاره پاره ساخته بغزنین فرستاد

(+) همین است در هر نسخه اما اگر لفظ وجه قبل یا بعد همانا باشد
معنی نقره مستقیم میشود *

تا بر در مسجد جامع گذاشته پایمال شد و در وقت مراجعت
 بملاحظه آنکه با بیرم‌دیو راجه بزرگ از راجه‌های هند که بر سر راه
 سلطان بود جنگ بار مناسب وقت نبود بنابراین برای سنده متوجه
 ملتان شد و از مرکم آبی و کم علفی محنت عظیم پیش لشکریان
 آمد و بمشقت و محنت در سنه سبع عشر و اربعمائه (۱۴۱۷) بغزنین
 رسید - و درین سال خلیفه القادر بالله نامه نیابت نوشته برای
 حکومت خراسان و هندوستان و نیمروز و خوارزم برای سلطان فرستاد
 و القاب بر برادران و فرزندان سلطان نهاد و سلطان را کعبه الدولة و الاسلام
 و پسر بزرگ او امیر مسعود را شهاب الدوله و جمال المله و امیر
 محمد برادر خرد او را جلال الدوله و امیر یوسف را عضد الدوله
 خطاب نوشت علی هذا القیاس - و درین سال سلطان برای تنبیه
 دادن جتان نواحی ملتان که انواع بی ادبیا بظهور آورده بودند
 بملتان لشکر آورد و چهار هزار و بقولی هشت هزار کشتی جتان که
 از عیال و اموال پر بود بتقریب غلبه کشتی های سلطانی که دران
 بوجه حکمتی تعبیه فرموده بودند در آب ملتان غرق شد و جتان
 در غرقاب هلاک فرود رفتند و بقیه علف تیغ گشتند و عیال ایشان
 اسیر شد و سلطان مظفر و منصور بغزنین مراجعت نمود و در سنه ثمان
 عشر و اربعمائه (۱۴۱۸) بجانب باورد رفته استیصال قراکه آن دیار
 نمود و از آنجا بری شتافته خزاین و دفاین آن ولایت را که از سالهای
 بسیار مانده بود بدست آورده باطل مذهبان و قرامطه آنها را

مقتاصل گردانیده ری و اصفهان را بامیر محمود پسر بزرگ خویش را داده بغزنین مراجعت کرد و در اندک زمانی بعزت و تقویت مبتدا گشته روز بروز اثر ضعف در وی متزاید بود با وجود این حال خود را به تکلف قوی و تندرست ظاهر میساخت و بهمان هیأت به بلخ رفت و در بهار بغزنین آمد و بهمان مرض روز پنجشنبه بیست و سوم از ربیع الاول در سنه احدی و عشرین و اربعمائه (۱۴۲۱) در گذشت و بغزنین مدفون گشت و مدت عمرش شصت سال و سلطنت او سی و یک سال بود - میگویند که وقت نزع فرمود که خزاین و اموال و سائر نقایس او را بنظر آورند و در آن بیستم حسرت می نگریست و از فرقت آن آه میکرد و دانگی از آن بکسی نداد و ازده بار سفر دهند کرد و جهاد نمود انما حسابه عند ربی و قصه او با فردوسی شاعر مشهور - و عارف جاسی میفرماید •

• شعر •

خوش است قدر شناسی که چون خمیده سپهر
 سهام حادثه را کرد عاقبت قوسی
 گذشت شوکت محمود و در زمانه نماید
 جز این فسانه که نشناخت قدر فردوسی
 و در تذکره محمد عوفی این قطعه بسططان محمود منسوب داشته •

• قطعه •

ز بیم تیغ جهانگیر و گرز قلعه گشای
 جهان مسخر من شد چو من مسخر رای
 گهی بفرود دولت همی نشستم شان

گهی ز حرم همی رفتی ز جای بجای
 بعی تفاخر کردم که من کسی هستم
 کفون برابر بیغم همی امیر و گدای
 هزار قلعه کشادم بیک اشارت دست
 بومی مصاف شکستم بیک فشردن پای
 چو مرگ تاخترن آورد هیچ سود نداشت
 بقایای خداست و ملک ملک خدای

سلطان محمد بن سلطان محمود غزنوی

که جلال الدوله لقب داشته در سنه مذکور بحکم وصیت
 و باستصواب ابن ارسلان خویش سلطان محمود در غزنین بر تخت
 سلطنت جلوس نمود و بعد از یک و نیم ماه از جلوس او امیر
 ایاز با غلامان اتفاق کرده و بر اسپان طویله خاصه سوار شده بقصد
 ملازمت شهاب الدوله مسعود که در سپاهان بود راه بست پیش
 گرفتند و امیر محمد سوندهی رای هندو را بالشکر بسیار بتعاقب ایشان
 فرستاد و امیر ایاز در جنگ غالب آمد و سوندهی رای هندو را
 با جمعی کثیر از هندوان بقتل رسانید و سرهای ایشان را امیر ایاز
 نزد امیر محمد فرستاد و در نیشاپور بامیر مسعود ملحق شد و بعد
 از چهار ماه امیر محمد سرپرده بجانب بست کشید و بجمعیت
 تمام از غزنین بقصد جنگ برادر برآمد و چون به تکیناباد رسید
 تمامی امرا از برگشته او را در قلعه بیج که از مجبرستانست
 میل کشیده نشاندهند و باتمام لشکر و خزائن سوی امیر مسعود

گرائیده و بهرات رفته او را دیدند و مدت حکومت امیر محمد
مکحول پنج ماه بود و بقول قاضی بیضاری چهارده سال و مدت
حبس او نه سال والله اعلم - و صاحب لب التواریخ مینویسد که
محمد ابن محمود در عهد پدر در اوایل حال چار سال در غزنه
پادشاهی کرده بعد از آن به حکم برادرش مسعود نه سال محبوس بوده
و بعد از قتل مسعود یک سال دیگر نیز حکومت راند
و در گذشت

• شعر •

امیری را که بر قصرش هزاران پاسبان بینی
کنون بر قبه گورش کلاغان پاسبان بینی
سرالپ ارسلان دیدی ز رفعت رفته برگردون
بمرو آقا بخاک اندر تن الپ ارسلان بینی

شهاب الدوله سلطان مسعود بن محمود

باتفاق امرای و وزرای محمودی بر تخت سلطنت جلوس
فرمود و از هری به بلخ آمده زمستان گذرانیده و احمد ابن حسن
میمندهی را که سلطان محمود در قلعه کالنجر محبوس داشت
طلبیده وزارت داد و از بلخ بغزنین آمد و از آنجا بقصد سپاهان روی
عزیمت نمود و بهرات رسیده با ترکمانان به جنگ در پیوست و فتح
ناکرده بلکه شکست یافته بازگشت و به سبب ضعف حال او
ترکمانان روز بروز قوت میگرفتند تا کار با آنجا رسید که رسید - و در سنه ثلث و

عشرین و اربعماید (۴۲۳) احمد ابن حسن میمندی درگذشت - و در سنه
 ۴۲۴ و عشرین و اربعماید (۴۲۴) سلطان مسعود قصد به تسخیر هندوستان
 داشته بر سر قلعه سرستی که در راه کشمیر واقع است رفته محاصره کرد
 و بکشاکش و باغنائیم بسیار بغزنین رفت - و در خمس و عشرین و اربعماید
 (۴۲۵) سلطان مسعود تسخیر امل و ساری کرد و تا کالنجار و طبرستان
 رسولان فرستاده خطبه و سکه خود درست نمود تغدی بیگ حسین
 ابن علی ابن میکال را با لشکر انبوه از نیشاپور بر سر ترکمانان فرستاد
 و جنگ عظیم پیوسته حسین اسیر شد و تغدی بیگ فرار نموده نزد
 امیر مسعود آمد و امیر احمد نیال تگین خان سلطان مسعود
 که سلطان مسعود او را مصادره کرده بهند فرستاده بود بهندوستان
 رفته عصیان آورد و امیر مسعود سالار هندوان ناهر نامی را بر سر او
 نامزد کرد و احمد در جنگ گریخته به منصوره سنده رفت و در آب غرق
 شد و سر او را بغزنین فرستادند - و در سنه سبع و عشرین و اربعماید
 (۴۲۷) کوشک نوباتمام رسید و تختی مرصع بجواهر آراستند و
 و تاجی مرصع بالای آن تخت آویختند و سلطان بر آن تخت نشست
 و تاج بر سر نهاده بارعام داد - و همدرین سال امیر مودود ابن مسعود
 را طبل و علم داده به بلخ فرستاد و خود بر سر هندوستان لشکر کشید
 و رفته قلعه هانسی را کشاده و ازانجا بقلعه سون پت آمد و دیپال^(۴)
 نام حاکم آن قلعه در پیشه فرار نموده پنهان شد و قلعه مفتوح گشته
 غنائیم بسیار گرفتند لشکر دیپال اکثری بقتل رسیدند خود تنها بدر

رفت و از آنجا بدو رام توجه نمود و رام پیشکش بسیار فرستاد و
 عذر نا آمدن خویش نوشت و امیر مسعود عذراو را پذیرفته امیر
 ابوالمجاهدین مسعود را طبل و علم داده بلاهور فرستاد و غزنین مراجعت
 نمود - و در سنه ثمان و عشرين و اربعماية (۴۲۸) بجهت تسکین
 فتنه ترکمانان از غزنین ببلخ رفت و تراکمه بلخ را گذاشته
 باطرف رفتند و سلطان از آب جیحون گذشته تمام ماورالنهر را
 متصرف شد و داوود ترکمان که تغدی بیگ و امیر حسن را قبل
 ازین شکست داده بود بجمعیت تمام قصد بلخ نمود و امیر مسعود
 از ماورالنهر ببلخ آمد و داوود ترکمان بمرو رفت و درین اثنا تغدی
 بیگ دست تغدی بنواحی گورگان دراز کرد امیر مسعود چون
 آثار تمر ازو دید او را بردار فرمود امیر مسعود از بیغو ترکمان که
 سالار آن طایفه بود عهد و قول گرفته تا من بعد ارتکاب اعمال ناشایسته
 ننمایند و حد فرا خور ایشان معین فرموده بهرات رفت و در اثنای
 راه جمعی از ترکمانان بر لشکر امیر مسعود زده چندی را بقتل
 رسانیدند و اسباب بغارت بردند و لشکریان سلطان که نامزد بر
 ایشان شدند همه آنجماعه را علف تیغ ساختند و اهل و عیال ایشان
 را با سرها نزد امیر مسعود آوردند امیر مسعود آن سرها را بر خران
 بار کرده نزد بیغو فرستاد و بیغو عذرها خواست و همانا این بیغو
 همانست که ضیای فارسی در مدح او قصیدها دارد از آن جمله
 است این ابیات *

کار اوفتاده بی تو مرا با گریستن
 عیب است عیب در غم تونا گریستن
 شب تا بروز کار من و روز تا بشب
 نالیدن است از غم تو یا گریستن
 گفتی ز عشق من نگرستی و بر حقی
 فرقیست از فشانیدن خون تا گریستن
 مارا بدولت غم عشق تو هر زمان
 صد گونه محبتت نه تنها گریستن
 نے حیلہ ز مهر تو الا گداختن
 نے چارہ ز درد تو الا گریستن
 از روزگار وعده مرا در فراق تو
 امروز غصه خوردن و فردا گریستن
 از عهد تست فتنه و گرنه چه لایق است
 از من بعهد خسرو دنیا گریستن
 بیخو ملک شه آنکه پدید آورد ز تیغ
 از پروران بموقف هیچا گریستن
 خسرو نظام دین که بوقت نبرد او
 آید ز خاک رستم و دارا گریستن
 برگوهر از خجالت نطقش فریضه شد
 در قعر بحر و در دل خارا گریستن
 افتاده از تزلزل سهم سیاستش
 بر ساکنان عالم بالا گریستن

از رشک بازگاه وی از اوج آفتاب
 ننگ بر سپهر پیشه جزا گریستن
 ای شغل بجزو پیش کف در فشان تو
 هم چون سحاب از همه اعضا گریستن
 بر مرده عدوی تو هرگز کجا بود
 از هیبت تو زهرا و یارا گریستن
 تیغ ترا ز غایت پاکیزه گوهریست
 خون در صف نبرد بر اعدا گریستن
 خصم ترا بهر دو جهان چیست فائده
 آنجا عذاب دوزخ و اینجا گریستن
 اینک کسی که در سر سودای کین تست
 آماده گوشه و مهیا گریستن
 دارد نهان و پیدا بدخواه تو بسی
 لیکن نهان جراحات و پیدا گریستن
 بر خاطر عزیز تو دانم گذر کند
 کاخز چه کار مدح مرا با گریستن
 چون شعر در فزان جناب تو گفته شد
 آمد ز سوز مقطع و مبداء گریستن
 تا آید از نهایت رنج اهل عشق را
 برداشتن چو راسخ و عذرا گریستن
 خندیدن قوباد پس از عده حیات
 گو باش کار خصم بعدا گریستن

وله ایضا

• ای شکر پیش لبمت از در هر خندیدن
 • روح را طعنه زند لعل تو در خندیدن
 • دل رباید سر زلف تو بهر جنبیدن
 • جان فشانده لب لعل تو بهر خندیدن
 • پیشه سنبیل جعد تو عبیر افشانیدن
 • عادت پسته تنگ تو شکر خندیدن
 • تا نه بینی رخ زرهیچ نخندی آری
 • هست گل را همه از شادی زر خندیدن
 • چون بخندی سوی تو خلق ازان می خندند
 • که ندیدست کس از شمس و قمر خندیدن
 • گریه دارم و زاری و فراوان غم و درد
 • همه دارم ر فراق تو مگر خندیدن
 • مردم از شکل دهانت بچه بودی آگه
 • گر ندادی ز دهان تو خبر خندیدن
 • با جفای تو نخندم که بوقت ماتم
 • نه پسندد خرد از اهل هنر خندیدن
 • از غم تست همه بی زیر و زیری من
 • پس چرا بر من بی زیر و زیر خندیدن
 • شاید از تاج و زچتر ملک آموخته اند
 • زلف و رخسار تو هر شام و سحر خندیدن
 • خسرو شرق ملک شاه که اندر بزمش

برگ دارد همه از عشرت و فرخندیدن
 قانع شرک نظام الدین کاجبابش را
 کار پیوسته نشاط است و دگر خندیدن
 نطفه را گرز قبول در او مژده رسد
 کند آغاز هم از صاب پدر خندیدن
 پدری را که پسر لازمه خدمت اوست
 آید از شادی کردار پسر خندیدن
 بس عجب نیست که از غایت لطفش گیرد
 ابر گریان شده با دیده تر خندیدن
 ای مطیعان ترا آمده چون زیبا گل
 با هوای تو درین باغ دو در خندیدن
 شاید از لطف تو بر حال شکر بخشودن
 زبید از لفظ تو بر قدر گهر خندیدن
 رسم آورده خندنگت بدهان سوزان
 در صف معرکه بر خود و سپر خندیدن
 از پی فتح چو شمشیر تو سرمست شود
 آیدش از فلک عربده گر خندیدن
 دشمن جاه تو شک نیست که خوش می خندد
 گر بود ریختن خون جگر خندیدن
 تا که آرد به یقین از اثر خاصیت
 زعفران از لب انواع بشر خندیدن
 زعفران باد لب خصم تو کانداز لب او

هرگز از بیم تو نا کرده اثر خندیدن

و امیر مسعود از همراهی به نیشاپور رفت و از آنجا بطوس آمد و جمعی از تراکمه جنگ کرده بقتل رسیدند و اهل باورد آن شهر را بترکمانان دادند و سلطان دست بر آن قلعه یافته و همه را بقتل آورده زمستان به نیشاپور گذرانید *

و در سنه ثلثین و اربعمائه [۴۳۰] بقصد ظفرل ترکمان که در باورد سوکشیده بود رفته و او فرار نمود و امیر مسعود برگشته و از راه مهنه بسرخس آمد و بویرانی حصار مهنه حکم فرمود و از وعایلی مهنه بعضی را بکشت و بسیاری را دست و پا برید و از آنجا بطرف زیرقان برفت و در آنجا ترکمانان لشکرها آراسته جنگی عظیم با سلطان کردند و درین جنگ اکثری از سپهسالاران غزنین برگشته بدشمن در آمدند و سلطان با تن تنها در میدان مانده چندی را از سرداران تراکمه بشمشیر و نیزه و گرز انداخت و عاقبت ازان معرکه به سلامت بدر آمد و این واقعه در هشتم رمضان سنه احدی و ثلثین و اربعمائه [۴۳۱] روی نمود و امیر مسعود از آنجا بمر و آمد و چندی از لشکریان از اطراف گرد آمده باری ملحق شدند و از راه غور بغزنین رفت و سردارانی که حرب فاکرده پشت داده بودند مصادرات نموده چندی را مثل علی دایه و حاجب بزرگ و بیگ تغدی بهند فرستاد و در قلعهها بند کرد و همه دران بند مردند و امیر مسعود خواست که در هند رفته قوتی بهم رساند و لشکر بسیار از آنجا آورده بر سر ترکمانان بود و سزای ایشان دهد بظاہران امیر مسعود را امارت بلخ داده خواجه محمد ابن

عبدالصمد را وزیر او ساخته بآنصوب وداع کرد و امیر محمد^(۳) را با دو هزار کس بجانب ملتان نامزد گردانید و امیر این دیار را بکوه پایه غزنین فرستاد تا افغانان آنجا را که عاصی شده بودند باز دارد و تمام خزاین محمودی را که در غزنین و قلاع آن دیار بود بر شتران بار کرده جانب هند روان گشت و هم از راه کس فرستاد تا برادر او امیر محمد مکهول را که در قلعه بزغند محبوس بود نزد او بیاورد سلطان مسعود چون برباط ماریکله آمد غلامان او جمله شتران خزانه را بغارت بردند درین اثنا امیر محمد با آنجا رسید و غلامان دانستند که این تعدی او پیش نمیرود مگر آنکه حاکم دیگر باشد بضرورت نزد امیر محمد رفته او را بپادشاهی برداشتند و هجوم نموده بر سر سلطان مسعود آمدند و سلطان دران رباط حصار شد روز دیگر تمام لشکر زور آورده امیر مسعود را از اندرون رباط ماریکله آورده در بند کردند و در قلعه کبیری نگاهداشتند تا بتاریخ جمادی الاول سنه اثنی و ثلاثین و اربعمائه (۳۳۲) از زبان امیر محمد بدروغ پیغام بکوتوال کبیری رساندند که امیر مسعود را کشته سراورا نزد ما فرستد کوتوال بموجب پیغام سراورا جدا کرده نزد امیر محمد فرستاد •

• قطعه •

ز حادثات زمانم همین پسند آمد
که خوب و زشت و بد و نیک در گذردیدم
کسیکه تاج مرصع بسر نهاده صباح

نماز شام و را خشت زیر سر دیدم

این نقل بموجب نسخه نظامی است اما قاضی بیضاوی آورده که در سنه اثنی و ثلثین و اربعمائه (۴۳۲) مسعود از پیش سلاجقه، منہزم شده بغزنه رفت امیر محمد که در ایام انتقال او استقلال یافته بود او را بقلعه فرستاد و پسرش احمد بن محمد از پی او بقلعه رفته او را هلاک کرد حکومت سلطان مسعود بن محمود یازده سال بود - مخفی نماند که وفات مسعود را قاضی بیضاوی علیه الرحمة در سنه ثلث و ثلثین و اربعمائه (۴۳۳) آورده و نوشته که محمد بن محمود چهارده سال بعد از پدر در ولایت غزنه پادشاهی کرد یک سال بعد از وفات پدر و نه سال در زمان برادر و چهار سال بعد از برادر چنانچه اشعاری رفت و الله اعلم بظاهر اینست که از سهو قلم ناسخ است - و از جمله شعرا که در زمان سلطان مسعود نشو و نما یافته اند منوچهری است که در قصیده برای وزیر او گفته: بیت -
همی نازد بعدش شاه مسعود * چو پیغمبر به نوشروان عادل

سلطان مودود بن مسعود بن محمود

بعد از قتل پدر در بامیان با اتفاق وزرا و امرا بر سریر سلطنت نشست و بعزم انتقام پدر خواست که بجانب ماریکله نهضت نماید ابو نصر احمد بن محمد بن عبد الصمد او را ازان عزیمت مانع آمده به غزنین آورد و از آنجا بجمعیت تمام بقصد عم خود امیر محمد مکتول برآمد چون بدیپور رسید با امیر محمد جدگ عظیم کرده و آن روز بشب رسانیده هر کدام بمنازل بازگشتند

روز دیگر سلطان مودود امیر سید منصور را که از امرای معتبر امیر محمد بود از خود ساخت و جنگ انداخته امیر محمد را با پسرش احمد دستگیر کرده همه را بقتل رسانید امیر مودود آنجا شهر بنا نهاده بفتح آباد موسوم گردانید و این فتح در شعبان سنه اثنی و ثلاثین و بقول اربع و ثلاثین و اربعمائه (۴۳۴) روی نمود - و در سنه ثلث و ثلاثین و اربعمائه (۴۳۳) از خواجه احمد بن عبد الصمد رنجیده او را در غزنین محبوس ساخت و او در آن حبس بمرگ و همدرین سال ابو نصر محمد بن احمد را بحرب نامی بن محمد بجانب هند فرستاد و نامی در آن حرب کشته شد - و در سنه اربع و ثلاثین و اربعمائه (۴۳۴) ارتکین بفرموده سلطان بطبرستان لشکر بر سر آورد ترکمان کشید و کس بسیار از لشکر او کشته ببلخ آمد و حطبه و سکه بنام امیر مودود درست ساخت و بعد از چند گاه ترکمانان بر سر او زور آورده لشکر کشیدند او تاب مقاومت نیاورده بلخ را گذاشت و بغزنین آمد - و در سنه خمس و ثلاثین و اربعمائه (۴۳۵) امیر مودود ابوعلی کوتوال غزنین را چند گاه محبوس گردانید و آخر او را دیوان مملکت و کوتوال غزنین ساخت و یسوی بن ایمنور دیوان را حبس فرموده تا در آنجا بمرگ و ارتکین را بسیاست ساند - و در سنه ست و ثلاثین و اربعمائه (۴۳۶) خواجه طاهر که که بعد از خواجه احمد وزارت یافته بود درگذشت و خواجه امام ابو الفتح عبد الرزاق بجای او نشست و همدرین سال طغرل حاجب را بسوی بست فرستاد او زنگی ابو منصور برادر ابو الفضل را اسیر ساخته بغزنین آورده تا سیستان رفت و با ترکمانان قتال

در رباط اسیر کرده اکثر ایشان را بقتل رسانید و بعد ازین فتح بگرمسیر رفته ترکمانان آنولایت را که سرخ کلاه گفتندی بکشت و بسیاری را اسیر ساخته بغزنین آورد و امیر مودود در سنه ثمان و ثلاثین و اربعمائه (۱۴۳۸) طفل را به تکیناباد فرستاد و از آنجا عصیان نمود و علی بن زبیع بآنجانب نامزد شد و طفل با مودودی چند گریخت و علی لشکر او را غارت کرد و چندیرا گرفته بغزنین آورد - و در سنه تسع و ثلاثین و اربعمائه (۱۴۳۹) امیر قصد اربغی و زبید و پیش حاجب بزرگ بارتکین در جنگ شکست یافت و بعد از چند گاه اطاعت قبول نمود - و در سنه اربعین و اربعمائه (۱۴۴۰) امیر مودود پسران خود را ابو القاسم محمود و منصور را در یگروز خلعت و طبل و علم داده یکی را بجانب لاهور و دیگری را بجانب پرشور و ابو علی حسن کوتوال غزنین را بهندوستان فرستاد تا سرکشان آنجا را مالش دهد و چون حسن خدمات شایسته بجای آورده بغزنین آمد او را بمیرک بن حسن سپرده حبس فرمود تا همانجا در گذشت و متعاقب این حال میرک بن حسن وکیل که ابو علی حسن را بی حکم امیر مودود کشته و پنهان داشته بود پادشاه را تحریص بر سفر کابل نمود تا آن فعن او مستور بماند چون امیر مودود بقلعه سیالکوٹ رسید بعلت قولنج مبتلا شد ناچار بغزنین مراجعت نموده میرک را باستخلاص ابو علی کوتوال امر کرد و او مهلت یک هفته طلبیده همدرین اثنا امیر مودود در

(۲ ن) این است در دو نسخه اما در یک نسخه - بغی قصدوزبید

بیست و چهارم رجب سنهٔ احدى و اربعین و اربعمایه (۴۴۱) از
 عالم رخت بر بست و مدت حکومت او قریب بنه سال بود - و
 در لب التوارینخ می آورد که سلطان مردود دختر چغز بیگ
 ساجوقی را خواست و از وی پسری آمد مسعود نام نهاد و مدت
 هفت سال پادشاهی کرد و در رجب سنهٔ احدى و اربعین و
 اربعمایه (۴۴۱) بدیدن چغز بیگ عزیمت کرد که بخراسان رود
 و در راه بزحمت قولنج در گذشت *

سلطان مسعود بن مردود بن مسعود بن محمود

در سه سالگی بسعی علی ابن ربیع بر تخت نشست و مهم
 او انتظام نیافت و عم او را بپادشاهی برداشتند و مدت حکومت
 او پنج ماه بود *

سلطان علی بن مسعود بن محمود

باتفاق امرا جلوس نمود و چون عبد الرزاق ابن احمد میمندی
 که او را امیر مردود بجانب سیستان نامزد فرموده بود بقلعهٔ که
 میان بست و اسفرار واقع ست رسید و معلوم کرد که عبد الرشید
 ابن محمود بفرمودهٔ امیر مردود درین قلعه محبوس است عبد الرشید
 را بر آورده بپادشاهی برداشت و مدت حکومت علی قریب
 بسه ماه است و این واقعه در سنهٔ ثلث و اربعین و اربعمایه
 (۴۴۳) بود *

سلطان عبد الرشید بن محمود

بسلطنت نشست و باتفاق عبدالرزاق رو بغزنین آورد و علی بن مسعود جنگ نا کرده گریخت و طغرل حاجب که از پسر کشیدگان سلطان محمود بود سیستان را مسخر ساخته و از آنجا قصد غزنین کرد و امیر عبد الرشید متحصن گشت و طغرل دست یافته در سنه خمس و اربعین و اربعمائه (۴۴۵) امیر عبد الرشید را با جمیع اولاد سلطان محمود بقتل رسانید و دختر مسعود را بکره در حبالة خود آورد روزی که بر تخت نشست جمعی از پهلوانان بردل از روی غیرت او را پاره پاره کردند ابام حکومت عبد الرشید بچهار سال رسید و در نظام التواریخ مدت حکومت او بهفت سال نوشته و در اب التواریخ وفات او را در سنه خمس و اربعین و اربعمائه (۴۴۵) آورده و الله اعلم *

سلطان فرخ زاد بن مسعود بن محمود

از حبس برآمده باتفاق امرا بسلطنت پیوست و جمعی از ساجوقیان بقصد غزنین آمدند و فرخ زاد اکثری را بقتل رسانیده مظفر شد و جمعی کثیر را اسیر ساخته بغزنین برد و آب ارسلان شاه سلجوقی از عران و خراسان لشکر بر سر غزنین کشیده در جنگ غالب آمد و بسیاری را از سرداران غزنین بخراسان برد آخر کار بصلح قرار یافته اسیران از جانبین خلاصی یافتند

و چون زاولستان خراب شده بود سلطان خراجش بخشید و با خلق نیکوئی کرد و او سه ماه روزه داشتی و بیشتر از شب نماز گذاردی - در سنهٔ خمسین و اربعمیه (۴۵۰) بزحمت قولنج در گذشت و مدت حکومت امیر فرخزاد شش سال بود * .

سید السلاطین ابراهیم بن مسعود بن محمود

بر تخت نشست و او پادشاهی عادل و زاهد بود و هر سال مصحفی بخط خود نوشته بمکه معظمه فرستادی و هیچ خانه برای خود بنا نکرده الا مسجدی و مدرسه برای خدا چون کار ملک برو قرار گرفت با سلاجقه صلح نموده خاطر جمع ساخته بهندوستان رفته بسیاری از قلاع و بقاع را بکشاد و از یلک شهری که اهل آن از نسل خراسانیان بودند و آخرایشان را اخراج کرده (+) و در هند آبادان شده بودند صد هزار کس را اسیر ساخته بغزنین برد و غذای دیگر برین فیاس و چند قصبه بنا فرمود ازان جمله خیرآباد و ایمن آباد و غیر ذلک و او را سید السلاطین نوشته اند و از ولایت نصیبی داشت و در عهد او در غزنین داری چشم و دیگر اشربه و ادویه و اغذیه تمامی بیداران از خراج او بردندی و وفات او در سنه

(+) همچنین در سه نسخه است اما آنچه در طبقات اکبر شاهی نوشته این است - از جمله شهری بود در نهایت آبادانی متوطنان آن از نسل خراسانیان بودند که افراسیاب ایشان را از خراسان اخراج کرده بود * .

اثنی و سبعین و اربعمائه (۴۷۲) بود و مدتها حکومت او سنی
سال بود - و قاضی بیضاری میگوید که ایام دولت او از سنه خمس
تا اثنی و تسعین و اربعمائه (۴۹۲) تمدنی یافت و مسعود سعد
سلطان در زمان او بود و این بیت از قصیده ایست که بنام او گفته *

- * ابو القاسم ملک محمود ابراهیم بن مسعود
- * که نازد چار چیز از وی کند هر یک بدو منجر
- * یکی اخروخته چتر دوم افراخته رایت
- * سوم دینار گون کلک و چهارم آب گون خنجر

و این قصیده را سراسر باین طرز تمام کرده و جای دیگر میگوید

- * سلطان علاء دنیا کز یمن دولتش
- * د ضبط دین و دنیا عالیست کار تیغ
- * مسعود کز سعادت فرش فتوح ملک
- * بگذشته ز آنچه آید اندر شمار تیغ

قصیده

- * ای عزم سفر کردی و بسته کمر فتح
- * بکشاد چپ و راست فلک بر تو در فتح
- * مسعود جهانگیر که از دهر سعادت
- * هر لحظه بسوی تو فرستد نفر فتح
- * مانند سنان سر بسوی رزم نهادی
- * چون تیر میان تو به بندد کمر فتح
- * صد فتح کنی بیشک و صد سال ازین پس
- * در هند بهر خطه به بیند اثر فتح

- چندانتا بود فتح که در عرصة عالم
- هر روز بگویند بهر جا خبر فتح
- رمح تو و تیر تو و شمشیر تو باشد
- گر نقش کند و حرم مصور صور فتح
- چون گفت زخم سبک تیغ گرانت
- سوگند گرانش نبود جز بسر فتح

استاد ابو الفرج رونفی هم مداح سلطان ابراهیم بود و هم مداح سلطان مسعود و قصائد بسیار بنام ایشان در دیوان اوست و ^(۴) زوین نام دیهیم است از توابع لاهور و در بن روزگار گویا خراب است که اثری از وی باقی نمانده است و استاد ابو الفرج راست این قطعه در مدح سلطان ابراهیم

زهی ببازوی شمشیر کامگار ترا
شبیه نفس عزیز و نظیر عقل عدیم
اسیر کرده آن بی نفس چو حلق گلو
یتیم کرده این بی عقب چو در یتیم

و مسعود سعد سلمان بتقریب حسدی که شعرا را لازمه ذاتی است

(۲) همین است در هر نسخه اما در لغت زون نوشته چنانکه صاحب رشیدی گوید (زون) بالضم در فرهنگ نام قصبه ایست در هند که مولد ابو الفرج است و مشهور آنست که از ولایت طوس است و در آتشکده آذر صفحه ۱۸۲ در ذکر ابو الفرج نوشته که اصل وی از قصبه زونه من مجال دشت خاوران است (۳) نقش •

باستان بد بوده است و استاد باعث حبس ده ساله مسعود شده
و این رباعی در زندان گفته

• رباعی •

زندان ترا ملک شهبی می باید

تا بند بیای حدار (؟) می شاید

انکس که ز پشت سعد سلمان زاید

گر مار شود ملک ترا نگزاید

و این بیت نیز ازوست •

چو شانه شد جگرم شاخ شاخ از حسرت

که موی دیدم شاخ سفید در شانه

و او یونانی عربی و فارسی و هندی دارد •

علاء الدین مسعود بن ابراهیم بن سلطان مسعود

بعد از پدر قایم مقام شد و در سنه ثمان و خمسمایه (۵۰۸)

رحلت کرد و مدت حکومت او شانزده سال بود •

سلطان شیرزاد بن مسعود بن ابراهیم

بحکم پدر پادشاه شد و یک سال حکم کرد و برادرش ارسلانشاه

برو خروج نمود و او را در سنه تسع و خمسمایه (۵۰۹) بکشت •

سلطان ارسلانشاه بن مسعود بن ابراهیم

بر تخت سلطنت نشست و جمیع برادران را گرفتار ساخت

(۴) این رباعی همین در بک نسخه است - (۵) غالباً -

تاجداري - بوده باشد •

مگر بهرام شاه را که گریخته نزد سلطان سنجر رفت که پسر خال او بود هر چند سلطان سنجر در باب شفاعت بهرام شاه خطبانه‌اشت ارسلان شاه قبول نکرد و عاقبت سلطان سنجر بر سر او لشکر کشید و ارباسی هزار سوار مصاف داد و هزیمت یافته هندوستان رفت و سلطان سنجر چهل روز در غزنین توقف نمود و آن ولایت را به بهرام شاه داده مراجعت فرمود و ارسلان شاه جمعیت انبوه از هندوستان بهم رسانیده عازم غزنین شد و بهرام شاه تاب مقاومت نیاورده بقلعه بامیان تحصن جست و بمدد سلطان سنجر بار غزنین را گرفته ارسلان شاه را بدست آورده در سنه عشر و خمسماية (۵۱۰) هلاک ساخت و مدت سلطنت ارسلان شاه هفت سال بود *

سلطان بهرام شاه بن مسعود بن ابراهیم

پادشاه شد و حکیم سنائی مداح او بود و کلیله دمنه و کتب بسیار در زمان او تصنیف شد و در روز جلوس او سید حسن غزنوی قصیده گفت که مطلعش اینست *

ندائی بر آمد ز هفت آسان

که بهرام شاه است شاه جهان

و این قصیده از مکه معظمه بنام او گفته فرستاد *

هرگز بود که باز ببینم لقای شاه

شکرانه در دو دیده کشم خاک پای شاه

بهرامشه که جان سلاطین فدایش باد

باشد که جان ایشان باشد سزای شاه
سیار گل چرخ در افتند چون شهاب
پای از برون نهند ز حد وفای شاه
آخری

بهرامشه که از هوس لفظ شکرینش
طوطی برون دهد پس ازین نونهال ملک

وحدیقة الحقیقة شیخ سنائی بنام اوست که در ایام حبس گفته و
جهت حبس شیخ تعصب غزویه بود در وادی تسنن و چون
این کتاب در دار الخلافه بغداد رفته بامضای صدور و اکابر رسید
تصدیق حقیقت اعتقاد او کرده تذکره نوشته اند که باعث خلاصی
او گشته بعد ازان باندک فرصت از عالم در گذشت میگویند که چون
شیخ مجدود سنائی را بعد از تصنیف حدیقه برفض متهم داشتند
این مکتوب را به سلطان بهرام شاه نوشت *

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلوة على خير خلقه محمد و آله و اصحابه
اجمعين - اما بعد در بعضی آثار است که دو چیز در عمر افزایش
و سبب باریدن باران و رستن درختان بود یکی نصرت مظلومان -
و دیگر قهر ظالمان و حجتی که برین گفته اند آنست که پیغمبر
صلی الله علیه وسلم فرمود که - بالعدل قامت السموات - عدل بر مثال
مرغیست که هر کجا سایه افکند آنجا توسعه دولت شود و آنجا که
خانه سازد قبله استقامت شود و باران از آسمان بایستد - و ظلم و جور
مرغیست که هر کجا که برد قحط سال شود و حیات و حیا از میان خلق